**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 021– 16 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## معنای مصرّره و عضاه در روایت ابی هریره

درباره برخی از روایاتی که در جلسه قبل خوانده شد، توضیحاتی ارائه می شود.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ , فَإِذَا إِبِلٌ مُصَرَّرَةٌ بِعِضَاهِ الشَّجَرِ ...

«مصرّره» در لسان العرب اینگونه معنا شده است:

الجوهري: و صَرَرْتُ الناقة شددت عليها الصِّرار، و هو خيط يُشَدُّ فوق الخِلْف لِئلَّا يرضعَها ولدها و في الحديث: لا يَحِلُّ لرجل يُؤمن بالله و اليوم الآخر أَن يَحُلَّ صِرَارَ ناقةٍ بغير إِذْنِ صاحبها فإِنه خاتَمُ أَهْلِها. قال ابن الأَثير: من عادة العرب أَن تَصُرَّ ضُرُوعَ الحَلُوبات إِذا أَرسلوها إِلى المَرْعَى سارِحَة، و يسمُّون ذلك الرِّباطَ صِراراً، فإِذا راحَتْ عَشِيّاً حُلَّت تلك الأَصِرَّة و حُلِبَتْ، فهي مَصْرُورة و مُصَرَّرة؛

جوهری «صرار» را به طنابی که به شتر بسته می شده که بچه نتواند از شیر مادر بخورد، معنا کرده است. «الحلوبات» به معنای حیوانات شیرده است. ابن اثیر گوید: روزها شتران ماده را می بستند تا بچه های آنان نتوانند از او شیر بخورند و شب ها باز می کردند تا بچه هایش شیر بخورند.

«عضاه» در لغت به چند نحو معنا شده است: درختان خاردار یا درختان بزرگ یا درختان بزرگ خاردار.

## معنای روایت جابر جعفی با توجه به متن صحیح آن

روایت جابر جعفی در مصنّف ابن ابی شیبه وارد شده بود که موسوعه اطراف الحدیث اینگونه از مصنّف ابن ابی شیبه نقل کرده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَمَرَ علی ان تُقَمّم الْحِيطَانُ» موسوعه اطراف الحدیث فهرستی برای کتب حدیثی است. اما در دو چاپ مصنّف ابن ابی شیبه به دو شکل دیگر نقل شده است. در مصنّف ابن ابی شیبه چاپ مکتبه الرشد که در ریاض در سال 1409 چاپ شده، ج 4، ص: 294 به این شکل است: «أَمَرَ عَلِيّا أَنْ يُقَلِّمَ الْحِيطَانَ» قلم الاظافیر کوتاه کردن ناخن است و شاید به معنای قطع نیز باشد و مراد این است که امر به قطع یا کوتاه کردن دیوارها می دادند. در مصنّف ابن ابی شیبه تحقیق محمد عوامه ج 6 ص 81 به جای «یقلّم» «یثلم» به معنای ایجاد سوراخ در دیوار دارد که به نظر می رسد این نقل صحیح است. این روایت که به نقل از وکیع عن جابر بود، در نقل دیگری نیز از جابر نقل شده که مطلب را روشن تر می کند. در کتاب حدیث لوین المصیصی ج 1 ص: 14 آمده است:

قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، أَنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَسَلَّمَ «كَانَ إِذَا سَافَرَ أَمَرَ عَلِيًّا علیه السلام أَنْ يَثْلِمَ الْحِيطَانَ لِيَأْكُلَ النَّاسُ مِنَ التَّمْرِ»

به نظر می رسد این روایت ناظر به این است که تا زمانی که پیامبر ص حاضر بود، هر کس تمایل خوردن داشت خدمت پیامبر ص می آمد و حضرت ص به آنها اجازه اکل می داد اما در زمانی که پیامبر ص حاضر نبودند، برای اجازه عام دستور می دادند که دیوار را سوراخ کنند. از این روایت استفاده می شود که نخلستان هایی در اختیار پیامبر ص بوده که یا ملک ایشان بوده یا اختیار آن را داشتند.

### صحت نقل «بلغ نخلُهُ» در روایت عبد الله بن سنان

با توجه به مطلبی که بیان شد، نقل صاحب قاموس الرجال که روایت عبد الله بن سنان را «بلغ نخلُهُ» نقل کرده،[[1]](#footnote-1) صحیح تر است. روایت عبد الله بن سنان به این نحو بود: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِالرَّجُلِ يَمُرُّ عَلَى الثَّمَرَةِ وَ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَا يُفْسِدُ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ قَالَ وَ كَانَ إِذَا بَلَغَ نَخْلَةٌ أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَخُرِقَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ.[[2]](#footnote-2) که صحیح تر «بلغ نخلُهُ» است. هر چند در نقل سنی ها وارد شده که هر گاه پیامبر ص خارج می شدند، امر به سوراخ کردن دیوار می دادند اما در روایت عبد الله بن سنان، حضرت ص به طور کلی چنین امری می کردند. به هر حال این روایت ارتباطی به مارّه ندارد و حضرت ص دستور تخریب دیوار می دادند تا هر کس خواست از میوه ها استفاده کند و حتی مرور را ایجاد کند.

این نکته نیازمند ضمیمه است که حضرت امیر علیه السلام تنها در برخی از موارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسافرت می رفتند، به عنوان نماینده حضرت ص بودند. برخی مواقع حضرت امیر ع در یمن بودند و در مدینه نبودند. در حجه الوداع نیز حضرت ع از یمن به مکه آمدند. زمان هایی که حضرت امیر ع بودند، پیامبر ص دستور تخریب دیوار را می دادند. حال اگر این دستور پیامبر ص دستور عمومی بوده، نباید به خصوص حضرت امیر ع دستور می دادند و باید به تمام نائبان خود دستور می دادند. پس خصوصیت خاصی در این امر وجود دارد و نمی توان آن را به بحث مارّه ارتباط داد.

سوال: چرا در باغ باز گذاشته نمی شد و دیوار تخریب می شد؟

پاسخ: در روایت جابر بن عبد الله وارد شده بود که بعد از سخنان پیامبر ص، مردم برای باغ های خود سی در باز کردند. به این معنا که سی مسیر ایجاد می کردند. پیامبر ص نیز دستور می دادند که دیوار قسمت های مختلف باغ تخریب شود تا مردم آسان تر از میوه ها استفاده کنند.

روایت عبد الله بن سنان دو قطعه دارد و ذیل روایت ارتباطی به حق الماره ندارد ولی صدر می تواند دالّ بر حق الماره باشد که در آینده در این باره بحث خواهیم کرد.

به هر حال، «بلغ نخلُهُ» صحیح است به خصوص آنکه «نخل» به معنای نخلستان است و «نخلة» به معنای یک نخل خاص است. مناسب این است که هر گاه نخلستان رسید، حضرت ص دستور به تخریب دیوار می دادند نه آنکه یک نخل برسد. به طور متعارف نیز نخل ها با هم می رسند نه آنکه یک نخل برسد در حالی که سایر نخل ها نرسیده است.

نتیجه آنکه، ذیل روایت ارتباطی به بحث حق الماره ندارد البته این روایت شاهد بر خلاف حق الماره نیست و سخن صاحب قاموس الرجال در این زمینه صحیح نیست.

## بررسی مفاد روایت علی بن یقطین به عنوان روایت مانعه

در روایات ما، روایات متعدّد و روشنی بر ثبوت حق الماره وجود دارد. بیان شد: روایت مسعده[[3]](#footnote-3) ربطی به مارّ ندارد و دلیل بر منع حق المارّه نیست. تنها روایتی که فی الجمله ظهور در نفی حق الماره دارد، روایت علی بن یقطین است.[[4]](#footnote-4) اما ظهور آن نیز روشن نیست و شیخ طوسی آن را به صورت حمل، حمل کرده است که به نظر بنده، ذاتا این معنا در روایت علی بن یقطین متصور است زیرا «یتناول و یأکل» ظهور در اکل در همان محل ندارد بلکه ممکن است ناظر به اخذ و حمل باشد. به همین دلیل روایت ظهور قوی در نهی از اکل کنار باغ ندارد و اگر فی الجمله اطلاقی داشته باشد، حمل آن بر نهی از حمل، حمل راحتی است. مرحوم نراقی در مستند می فرماید: در تمام روایات مانعه، اخذ منع شده است در حالی که روایات مجوزه به اکل تکیه دارد.[[5]](#footnote-5) به خصوص در روایت علی بن یقطین وارد شده: يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ کهه خیلی از این محصولات در محلّ خورده نمی شود و برده می شود.

البته شیخ طوسی روایت را بر دو معنا حمل کرده است:

فَهَذَا الْخَبَرُ يَحْتَمِلُ شَيْئَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى الْكَرَاهِيَةِ لِأَنَّ الْأَوْلَى وَ الْأَفْضَلَ تَجَنُّبُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مَحْظُوراً وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى مَا يَحْمِلُهُ مَعَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَلَى حَالٍ وَ إِنَّمَا أُبِيحَ لَهُ مَا يَأْكُلُ مِنْهُ فِي الْحَالِ.[[6]](#footnote-6)

درباره حمل این روایت بر کراهت، در آینده بحث خواهیم کرد ولی همچنانکه بیان شد: روایت ظهور در این ندارد که ناظر به اکل فی الحال باشد و ممکن است اکل فی الحال مفروغ عنه بوده و سوال از این بوده که آیا می تواند حمل کند؟ اگر فی الجمله اطلاق نیز داشته باشد، در حدی نیست که نتوان به قرینه سایر روایات صریح یا کالصریح در جواز اکل مارّه است، این روایت را حمل کرد.

## استدلالات مطرح شده بر نفی حق الماره

در کلمات اصحاب استدلالاتی بر عدم ثبوت حق الماره بیان شده که برخی از آنها را به سرعت مرور می کنیم.

مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائده استدلالات زیادی را بر نفی حق الماره بیان کرده است و در کلام متأخرین مانند انوار الفقاهه مرحوم کاشف الغطاء و جواهر نیز بسیاری از استدلالات ایشان بیان شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

### تمسک به حکم عقل به حرمت تصرف در مال غیر

یکی از ادله نفی حق الماره این است که عقل و نقل تصرّف در مال غیر را ممنوع کرده است و روایات اکل الماره با این قاعده عقلی منافات دارد.

#### اشکال: معلّق بودن حکم عقل به نبود حق برای غیر

این استدلال بسیار ضعیف است زیرا بحث در وجود حق برای مارّه است. تصرّف در مال غیری که متعلّق حق نباشد، به حکم عقل و نقل جایز نیست اما نمی توان با این قاعده عقلی، وجود حقّ را نفی کرد. معنای روایات جواز اکل الماره، وجود حقّ برای مارّ است. در ثانی عموماتی دالّ بر حرمت تصرّف در مال غیر است که این عمومات قابل تخصیص هستند. صاحب جواهر بیان کرده به وسیله روایات حق الماره از این قاعده خارج می شویم.[[7]](#footnote-7) خروج از قاعده را می توان به دو نحو معنا کرد:

1. این قاعده به واسطه عموماتی ثابت شده که قابلیت تخصیص دارند و به وسیله روایات مجوّز تصرف، از این عمومات خارج می شویم و آنها را تخصیص می زنیم.
2. اصل اولی این است که حقّی در مال غیر ثابت نباشد ولی با وجود روایات اکل الماره، حق ثابت می شود و بر ادله حرمت تصرّف مال غیر وارد می شود. پس اگر دلیلی بر ثبوت حق در این مال وجود نداشته باشد، تصرّف غیر جایز نیست و با ثبوت حق، دلیل ورود پیدا می کند.

شبیه به بحث حق الماره در بحث زکات نیز وجود دارد. در بحث زکات باید این بحث مدّ نظر باشد که آیا در جایی که شک داریم زکات در مالی هست، مقتضای اصل اولی چیست؟ آیا ثبوت زکات در مال، با اصل مالکیت مالک تنافی دارد؟

در آنجا بیان شده: اصل ثبوت زکات تنافی با مالکیت مالک ندارد اما اصل اولی این است که در مال زکاتی جعل نشده باشد و زکات جعل ثانوی در مال است که در موارد شک، زکات نفی می شود. اما در صورتی که دلیل بر ثبوت زکات وجود داشت، اصل اولی کنار می رود.

به عبارتی دیگر، قاعده عقلایی این است که در جایی که قانونگذار حقّی برای غیر در مال جعل نکرده، اصل اولی عدم وجود حقّ است. این قانون در جایی است که دلیلی بر ثبوت حقّی در مال برای دیگری نباشد و اگر دلیلی بر ثبوت حق وجود داشت، دیگر قاعده و قانون عقلایی وجود نخواهد داشت. زیرا موضوع آن جایی است که دلیل بر ثبوت حق در مال غیر وجود نداشته باشد.

به عبارت سوم، «الناس مسلطون علی اموالهم» هر چند به اشتباه به عنوان یک روایت تلقّی شده است اما به عنوان یک قاعده عقلایی صحیح است و وجود حق برای دیگری را در مال نفی می کند. به همین دلیل اصل اولی این است که حقی در مال مالک برای دیگران وجود ندارد.

مرحوم جدّ ما در رساله ایضاح الاحوال فی الاحکام الطاریه علی الاموال بیان می کند: قاعده عقلی و عقلایی و شرعی، قانون احترام اموال است که بدون اجازه مالک نمی توان در اموال تصرّف کرد. این قانون استثنائاتی دارد که ایشان بیست و چند مورد را به عنوان استثنای احترام اموال بیان کرده اند. به نظر بنده این استثنائات را می توان به دو نحو تحلیل کرد:

1. تفسیر اول مانند تخصیص است به این صورت که در مواردی که شارع اجازه داده، این قاعده عام تخصیص خورده است. با این فرض، زکات و خمس و ... تخصیص این قانون است.
2. تفسیر دوم این است که قانون عقلایی به این صورت است که تا جایی که دلیل بر ثبوت حق برای غیر در مال نباشد، دیگری حق ندارد. با این فرض، ادله مثبت حق وارد یا حاکم بر این قاعده عقلایی است. زیرا موضوع آن مواردی است که دلیلی بر ثبوت حق غیر در مال وجود نداشته باشد و ادله مثبت حق، موضوع قانون عقلایی را مرتفع می کنند.

### عدم صحت تمسک به مالکیت تکوینی خداوند برای تصحیح حق الماره

این نکته نیازمند بیان است که این تحلیل که خداوند مالک حقیقی است، نباید وارد بحث شود. هر چند همه مخلوقات ملک خداست و خداوند مالک الملوک است و ولایت تکوینی دارد اما این ملکیت، ملکیت تکوینی است و با ملکیت اعتباری انسان ها تنافی ندارد. البته در برخی از موارد مانند خمس علاوه بر ملکیت تکوینی، خداوند برای خودش ملکیت تشریعی نیز قائل است. ملکیت عام موضوع احکام شرعی نیست بر خلاف ملکیت اعتباری که احکام شرعی بر آن مترتّب می شود. بحث این است که خداوندی که منشأ قانونگذاری است برای خودش ملکیت اعتباری مطلق قرار نداده است بلکه در برخی از موارد مانند خمس یک ششم از آن را ملک اعتباری خود قرار داده و آن را در اختیار پیامبر ص قرار داده و ملک خداوند و ملک پیامبر ص سهم امام است.

این بحث اختصاص به حقوق شرعی ندارد و در هر نظام قانونگذاری، عقلا برای مالک ما دامی که حقّی مانند مالیات برای شخص یا نهاد یا حکومت جعل نشده است، ملکیت مطلق و حق تصرف مطلق را برای مالک قائل هستند. پس ملکیت جعل شده برای مالک یا حق تصرّف مالک در ملک خودش، به صورت مطلق جعل نشده است و مقیّد به صورتی است که حقی برای دیگری وجود نداشته باشد. تفاوتی نیز نمی کند که ملک مالک را مقیّد فرض کنیم یا حق تصرّف مالک را مقیّد بدانیم و در هر حال، عدم ثبوت حق برای غیر در صورتی است که خود قانونگذار حقی را برای غیر در مال جعل نکرده باشد.

در نتیجه، طلق بودن ملک مالک در جایی است که دلیل بر ثبوت حق غیر نباشد و باید اثبات شود که در این مال حقی برای غیر وجود دارد و دلیل مثبت حق حاکم یا وارد است یا تخصّصا خارج است.

### کلام مرحوم کاشف الغطاء

مرحوم کاشف الغطاء بیان می کند:

و الأحوط المنع على الإطلاق لقضاء العقل و النقل بحرمة التصرف بمال الغير و الجور و الخيانة و السرقة و لتأدية جواز ذلك إلى اضمحلال أموال الناس من الثمار الموضوعة في الطرق و اضمحلال الأخماس و الزكاة الحاصلة منها[[8]](#footnote-8)

استدلالات بیان شده در کلام ایشان صحیح نیست زیرا؛

ظلم، جور، خیانت و سرقت متفرّع بر نبود حق برای دیگری است و در صورت وجود حق، جور و خیانت و سرقت نیست و استدلال به این عناوین، مصادره به مطلوب است.

اگر مراد از اضمحلال اموال الناس این است که افراد سوء استفاده کرده و بیش از حدّ و شأن استفاده می کنند به نحوی که موجب ضرر مالک می شود، «لا یفسد» که در روایات آمده برای جلوگیری از همین سوء استفاده است. اگر مراد این است که اکل به میزان اندک نیز جایز نیست زیرا تصرّف در مال دیگران بدون اذن صحیح نیست، این سخن بازگشت به مطلب قبل دارد و دلیلی وجود ندارد که مالک بستان ملک طلق داشته باشد.

مراد از اضمحلال الاخماس و الزکاه این است که جواز اکل الماره موجب کم شدن متعلّق خمس و زکات می شود. در این مطلب چند اشکال وجود دارد:

1. در کلام مرحوم جدّ ما در رساله ایضاح الاحوال این پاسخ وجود دارد که خداوند در مال دو حق عرضی قرار داده است. یک حق خمس و زکات است و حق دیگر حق الماره است و مشکل خاصی وجود ندارد. به عبارتی دیگر، کاشف الغطاء اول فرض کرده که شارع مقدس خمس و زکات را جعل کرده و بعد بیان می کند که خمس و زکات با اکل الماره از بین می رود. اما این سخن صحیح نیست و از ابتدا دو حق عرضی جعل شده است.
2. ممکن است شارع مقدس در مال ابتدا خمس و زکات را جعل کرده، سپس در خمس و زکات حق الماره را جعل کرده باشد و مانعی ندارد که خود خمس و زکات موضوع حق غیر باشد همچنانچه مال غیر می تواند متعلّق حق غیر قرار گیرد. به عبارتی دیگر، همچنانکه شارع می تواند بگوید: ای مارّ تو می توانی از ملک صاحب باغ استفاده کنی، می تواند بگوید: ای مارّ تو می توانی در حق ارباب خمس و زکات تصرّف کنی. این مطلب نیز استغراب ندارد و نمی توان اشکال کرد: زکات حق فقرا و ایتام است و نمی تواند به حق آنها مالیات قرار گیرد. زیرا حق الماره برای گرفتن هوس های انسان است که عقده های شکل گرفته در وجود انسان ها موجب مشکلات بعدی نشود. شارع قصد کرده با جعل حق الماره در حدّ معقول، این هوس ها را کاهش دهد و به عبارتی «للعین حق».[[9]](#footnote-9) ممکن است همین مطلب نسبت به حق سادات و فقرا نیز باشد و شارع می خواهد حرص و ولع مارّ از بین برود و زمینه تجاوز بعدی را از بین ببرد. در حقیقت جعل حق الماره، زمینه ای برای جلوگیری ضرر بیشتر به اموال است زیرا وقتی افراد مقدار کمی از مال بخورند، باعث می شود دیگر به این مال تجاوز نکنند. چنانچه تمام سرقت ها ناشی از فقر نیست و برخی از مواقع، سرقت ناشی از عقده به مال دیگران است. به عبارتی می توان گفت: حق الماره در برخی از موارد سوپاپ اطمینان جامعه است. این سوپاپ اطمینان می تواند به این نحو باشد که به ثروتمندان امر استحبابی به کمک به فقرا کند که با کمک به فقرا، فقرا دیگر چشم طمع به مال ثروتمندان ندارند و حتی سارقین برای سرقت به سراغ کسی می روند که بخیل باشد و اهل انفاق نباشد و کمک کردن باعث می شود، سارقین برای سرقت او را انتخاب نکنند. این سوپاپ اطمینان می تواند با جعل حق الماره نیز باشد. در نتیجه، استغراب ندارد که شارع برای حفظ خود خمس و زکات، حق الماره را در خمس و زکات جعل کرده باش و با جعل حق الماره نگاه افراد سیر شود و طمع آنها نسبت به خمس و زکات برطرف شود.
1. النجعه فی شرح اللمعه؛ ج 7، ص: 220 [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-2)
3. عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حولهم حَلَالٌ. فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ. وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَد [↑](#footnote-ref-3)
4. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ أَوْ أَمَرَهُ الْقَيِّمُ فَلَيْسَ لَهُ وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً. [↑](#footnote-ref-4)
5. مستند الشیعه؛ ج 15، ص: 50 [↑](#footnote-ref-5)
6. [استبصار، شیخ طوسی، ج3، ص90.](http://lib.eshia.ir/11002/3/90/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج24، ص130.](http://lib.eshia.ir/10088/24/130/) [↑](#footnote-ref-7)
8. انوار الفقاهه – کتاب البیع؛ ص : 228 [↑](#footnote-ref-8)
9. خداوند مرحوم حاج آقا رضای صدر را رحمت کند. ایشان مقیّد بودند که سفره خوب چیده شود و می فرمودند: چشم حق دارد و باید سیر شود. [↑](#footnote-ref-9)